

مرثیه‌ای برای پادشاهانی که تاج‌شان راگم کردند سقوط آزاد

نازنین دشتی

در فوتسال، فاصله بین فتنح قله‌های جهان تا سقوط به تاریک‌ترین دره‌های ناامیدی، گاهی به اندازه یک فصل هم زدن است؛به‌اندازه یک فصل که بالاترآغاز می‌شودو در خاکستر به پایان می‌رسد.داستان این فصل جلسی، شبیه به یکی از آن نمایشنامه‌های ترازیک و تاریک شکسپیر است؛ روایتی از اوج شکوه‌واقعر استیصال آغازاین فصل برای هواداران آبی‌های‌لندن، شبیه به تماشای یک تابلوی نقاشی حماسی‌وبی‌نقص بود.رنگ آبی‌روی بوم‌فوتسال جهان بادرخشش خیره‌کننده‌های خوندمایی می‌کرد.وقتی آن‌ها باسنیبه‌سپر کرده،غرور وچشمائی پر ازاشک شوق،جام باشگاه‌های جهان را بالای سر بردند،به‌نظر می‌رسید استمفورد در بیخ به‌دزی‌تسخیر‌ناپذیر تبدیل شده‌است.نصب آن نشان طلائی قهرمان جهان‌روی پیراهن‌های آبی، فقط یک تکه پارچه‌نبود؛یک بیانیه بود.بیانیه‌ای پر قدرت که به تمام تیم‌های جزیره می‌گفت: «ما پادشاهان جدید فوتبالییم.» هواداران در آن روزهای روشن، مست‌از پاده پیروزی، به آیندهای نگاه می‌کردند که قرار بود پسر از جام‌های رنگارنگ باشد. همه چیز یوی یک امپراتوری طولانی مدت، تسلط مطلق و شب‌های جادویی را می‌داد. آن روزها، هیچ‌کس نمی‌توانست تصور کند که این امپراتوری چقدر زود فرار است از درون فروپاشند.

امافوتسال، این زیبایی بی‌رحم، همیشه قلم‌هوی خودش را برای تغییر داستان در دست‌دار دو حافظه کوتا ممدتش هیچ‌رحمی به پادشاهان دربروز نمی‌کند، چه کسی می‌توانست پیش‌بینی کند تیمی که برپام جهان ایستاده بود، تنها چند ماه بعد در منجلاب عاشکست متوالی در لیگ برتر دست و پا یزند؟ سقوط، یکبار ه اتفاق نیفتاد. مثل ترک‌خوردن یک سد کب‌عظیم بود؛ابتدا یک قطره، سپس یک شکاف کوچک، یک لغزش، یک اشتباه فردی، و در نهایت، سبلی ویرانگر و مهار نشدنی که تمام هویت، شخصیت و اعتماد به نفس تیم را باخورد.

دیدن پیراهن‌های آبی با آن نشان طلائی قهرمانی جهان در این روزها، حالا به جای غرور، زهر خندی تلخ و کشنده به همراه دار. انگار آن نشان طلا طلسمی سنگین روی سینه‌های بازیکنان شده است که توان دیدن، جنگیدن و حتی نفس کشیدن را از آن‌هامی‌گیرد. «بماخت متوالی در بی‌رحم‌ترین لیگ دنیا، فقط ثبث اعداد صفر در ستون امتیازات نیست؛ این خرد شدن تدریجی شخصیت تیمی است که روز گاری برای بردن و فتح کرد ساختن شده‌بود. هر شکست، یک ضربه تیر به تنه این درخت تنومند بود تا جایی که حالا تنها یک سایه از آن قهرمان مغرور باقی مانده‌است.



بازی دوشنبه شب مقابل ناتینگهام فارست، پرده آخر این نمایش در دناک و نقطه‌اوج این فروپاشی بود. فارست نیامده بود تا فو تبال بازی کنند آن‌ها تا بیمی نصفه‌ونیمه آمده بودند تا فقط برای بقا بجنگند.امادرمقبل جلسی حتی برای غرور زخم‌خورد خودش هم جنگید.وقتی تایوو آوونبای در دقیقه دوم روزوار با باز کرد، سکوت مرگبار و سنگین استمفورد در بیخ، فریاد خفگی از یک تسلیم زود هنگام بود. تماشاگرانی که به دیدن کامبک‌هاو شب‌های جادویی عادت داشتند، حالا باچشمائی خالی از امیدبه زمین خیره شده بودند.

اماد در دناک‌ترین قاب این شب تاریک، لحظه‌ای بود که کول پالمِر، ستاره‌ای که بارها در این فصل تاریک یک‌تنه بار تیم را به دوش کشیده و نقش منجی را بازی کرده بود، پتالتی‌اش را از دست داد.چهره مستاصل پالمِر در حالی که به آسمان خیره شده بود، زانو زدن‌ها یاز بازیکنان خسته در میانه میدان، و سکوها ی که از دقیقه ۶۰ باخشمی سرد و ناامیدی مطلق شروع به خالی شدن کردند. این هاتصویری نیستند که به این زودی‌ها از ذهن پاک شوند. هوادارانی که روزی با افتخار سرود قهرمانی جهان را می‌خواندند، حالا باید چشمانی پر از اشک و بغضی در گلو، خروج زود هنگام خود را و روز شگانه ثبت می‌کردند تا شاهد تحقیر بیشتر تیم‌شان نباشند.

این حجم از تضاد، این سقوط آزاد و این تناقض تلخ، خوراک بی‌ظنطیری برای خلق یک درام بصری و یک داستان سراسری دیجیتال عمیق است. تقابل نور و تاریکی در این داستان بیداد می‌کند. تصور کن در یک قاب گرافیکی؛ نیمه بالایی تصویر، جلسی را در اوج روز روشنائی و با جام باشگاه‌های جهان نشان دهد؛ نوره‌های طلائی، چهره‌های خندان و غروری که در چشم‌ها برق می‌زند. اما در نیمه پایینی و در دل سایه‌هایی به شدت سنگین و تاریک، واقعیت امروز استمفورد در بیخ حک شود. صندلی‌های خالی آبی رنگ، چهره در هم‌شکسته و خسته پالمِر در زیر باران لندن، نشان طلائی روی پیراهنی که حالا با گل ولای ناگامی کثیف شده‌است.

داستان این فصل جلسی، درسی بی‌رحمانه و خونین برای تمام دنیا ی فوتسال است؛ هیچ تیمی آن قدر بزرگ نیست که سقوط نکند. هیچ جامی آن قدر سنگین نیست که بتواند جلوی لغزش در سراننشیبی بحران را بگیرد. این تراز ذی، داستانی است که کلمات به تنهایی برای بیان عمق آن کافی نیستند. این تاریکی و این حسرت، زیان‌مند رنگ، سایه‌های افراقی امیر و یک روایت تصویری جورسوره است تا به عنوان یکی از عبرت‌آموزترین و عجیب‌ترین فصول تاریخ لیگ برتر انگلیس در شب‌که‌های اجتماعی جاودانه شود.

صاحب‌امتیاز: موسسه اطلاع‌رسانی و خبرگزاری ایلنا

مدیر مسئول: مسعود حیدری

بزنظر شورای سردبیری

مدیر بازرگانی و روابط عمومی: مرتضی بلوکی

چاپ: کار و کارگر ۱۷۳۲۱۷۶۶۸

نشانی تحریریه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، نرسیده به روانپهر، پلاک ۱۳۲

نشانی سایت: toseeirani.ir

ایمیل: toseirani@gmail.com

شماره ۲/۱۷۲ / چهارشنبه ۱۶ اردیبهشت ۱۴۰۵ / ۱۸ ذوالقعدة ۱۴۴۷ / می ۲۰۲۶

که در خبیر ۱۹ مسابقه را با صلابت پشت سر گذاشت، در الوحدہ تنها ۱۲ بار فرصت حضور پیدا کرده که سهم بازی‌های ثابتش تنها ۲ دیدار بوده است. وقتی یک بازیکن جوان که باید در اوج دوران یادگیری باشد، هفته‌ها را در سکوت سکوها ی ورزشگاه‌های مدرن امارات سپری می‌کند، آیا این پیشرفت است یا عقب‌گرد؟

همین داستان برای امیرحسین سام‌دلیری و مرصاد سیفی هم تکرار شد. مدافعانی که در نساجی، ستون‌های قابل اتکایی بودند، حالا در کلباء و شیباب‌الاهلی در انتظار یک فرصت ناچیز برای اثبات خود هستند. سام‌دلیری که با نساجی ۲۳ بازی فیکس را تجربه کرده بود، حالا در کلباء با تنها ۳ حضور ثابت، در حال فراموش شدن است. مرصاد سیفی هم با ۱۲ بازی و تنها ۴ حضور ثابت، در شیباب‌الاهلی به سایه‌ای از آن مدافع چپ نفوذی نساجی تبدیل شده است. این انتظار برای بازی، بزرگ‌ترین قاتل انگیزه یک فوتبالیست جوان است. او حتی وقتی در لیگ نخبگان مقابل ماچیدا ژاپن درخشید، با دخالت VAR از حق دیده شدن محروم شد؛ سرنوشتی که برای بسیاری از لژیونرهای مسار در امارات به یک عادت تبدیل شده‌است.

شاید تلخ‌ترین بخش این ماجرا، ارشیا سرشوق باشد. بازیکنی که از آکادمی سپاهان شروع کرد و در مسیر پرپیچ‌وخم فرضی بازی‌های داخلی، هیچ‌گاه به ثبات نرسید. انتقال او به شارجه، بیش از آنکه یک تصمیم فنی باشد، یک قمار حرفه‌ای بود که نتیجه‌اش هم چیز جز سرگردانی در چندین فصل بازی بود. انتقال او به پست‌های غیر تخصصی در لیگ امارات نبود. سرشوق که در فخر سیاسی هم نتوانست نظر پیروز قربانی را جلب کند، حالا در شارجه به عنوان یک هافبک هجومی موقت به کار گرفته می‌شود. بازی در تیم جدید، گویای همه چیز است؛ او نه در پست اصلی‌اش بازی می‌کند و نه جایگاه ثابتی دارد.

اینجا یک سوال بزرگ بی‌می‌آید؛ چرا ما اصرار داریم لژیونر شدن را به معنای پیشرفت تعریف کنیم؟ وقتی بازیکنی مثل محمدمهدی محبی با

شاید تلخ‌ترین بخش این ماجرا، ارشیا سرشوق باشد. بازیکنی که از آکادمی سپاهان شروع کرد و در مسیر پرپیچ‌وخم فرضی بازی‌های داخلی، هیچ‌گاه به ثبات نرسید. انتقال او به شارجه، بیش از آنکه یک تصمیم فنی باشد، یک قمار حرفه‌ای بود که نتیجه‌اش هم چیز جز سرگردانی در چندین فصل بازی بود. انتقال او به پست‌های غیر تخصصی در لیگ امارات نبود. سرشوق که در فخر سیاسی هم نتوانست نظر پیروز قربانی را جلب کند، حالا در شارجه به عنوان یک هافبک هجومی موقت به کار گرفته می‌شود. بازی در تیم جدید، گویای همه چیز است؛ او نه در پست اصلی‌اش بازی می‌کند و نه جایگاه ثابتی دارد.

اینجا یک سوال بزرگ بی‌می‌آید؛ چرا ما اصرار داریم لژیونر شدن را به معنای پیشرفت تعریف کنیم؟ وقتی بازیکنی مثل محمدمهدی محبی با



تصادی کر کننده تحسین‌ها و انتظارات بیرون، تمرکز آن‌ها را بر هم‌زند.

این اتفاقات، خوراک بی‌ظنطیری برای داستان سراسری است. فوتبال مدرن فقط آمار و ارقام نیست؛ ترکیبی از هنر، درام و روایت‌های انسانی است. تساوی دوشنبه شب، پر از تصاویری است که بتاسیل تبدیل شدن به آثار گرافیکی خیره‌کننده را دارند. تقابل دو طیف رنگی؛ آبی‌های ناامید که در سیاهی شب هیل دیکینسون محو می‌شوند، و قرمزهای لندنی که مانند خورشیدی در حال طلوع، روشن و پرنانری به سمت افق قهرمانی حرکت می‌کند. جزئیات چهره پپ در لحظه دریافت گل سوم، سایه‌های بلند روی چمن، و فریادهای شادی در شمال لندن، همگی المان‌هایی هستند که یک روایت تصویری مدرن را شکل می‌دهند. این داستانی است که فراتر از کلمات، نیاز به رنگ، نور و بافت دارد تا عمق واقعیت برای یک تیم و اوج رستگاری برای دیگر را به تصویر بکشد. استفاده از المان‌های کمیک یا پوسترهای وینتیج با تیتیرهای درشت و پرنانری مثل «شوکر مرسی‌ساید» یا «تاج در داستان توپچی‌ها»، دقیقاً همان زبانی است که نسل جدید هواداران فوتبال برای درک آن هیجان به‌ان نیاز دارند.

لیگ برتر انگلیس بار دیگر ثابت کرد که چرا پرربنده‌ترین لیگ ورزشی جهان است. هیچ چیز تا لحظه آخر قطعی نیست. توقف منچستر سیتی، روح تازه‌ای به کالبد این رقابت‌ها میدد. حالا همه نگاه‌ها به ورزشگاه امارات دوخته شده‌است. آرسنال ۳ قدم تا رستگاری، اقدام تا پایان دادن به سال حاسرت و اقدام تا اثبات این موضوع فاصله دارد که فوتبال هنوز هم می‌تواند جایی برای تحق و رویاهای بزرگ باشد. آیا سیتی می‌تواند در این فرصت کوتاه، منتظر یک معجزه و لغزش ناگهانی از سوی آرسنال بماند؟ آیا از تمامی تونده‌ها شاکر دانش را از طوفان فشار روانی عبور دهد و جام خودشان را می‌بوسند. آرسنال در این فصل نشان داده که از تیمی که فصل‌های گذشته در مقاطع حساس کم می‌آورد، فاصله گرفته است. آن‌ها بالغ‌تر، تاکتیکی‌تر و از نظر روانی قدرتمندتر شده‌اند. حالا ۳ قینال بزرگ پیش روی آرسنال است. ۳ بازی که هر کدام حکم یک نبرد مرگ و زندگی را دارد. آن‌ها نباید بدارند به نتایج دیگران نگاه کنند؛ فقط باید به زمین بروند، بازی خودشان را بکنند و ببینند. فشار در این مقطع می‌تواند خردکننده باشد. آیا بازیکنان جوان آرسنال می‌توانند وزن سنگین این انتظارات را تحمل کنند؟ آیا آن‌ها می‌توانند در برابر و سوسه فکر کردن به جشن قهرمانی مقاومت کنند و تمرکزشان را روی تک‌تک توپ‌ها نگه دارند؟ این بزرگ‌ترین آزمون روان‌شناختی دوران مرگریک تراویات است. او باید تیمش را از نظر ذهنی در یک حباب قرار دهد



حالا در الوحدہ به یک تماشاگر حرفه‌ای تبدیل شده است. تفاوت فاحش میان اندک بازی‌های او در لیگ ایران و دقیق اندک حضورش در امارات، رنگ خطری است که بسیاری از مدیر برنامه‌ها ترجیح می‌دهند نشنیده بگیرند. او

عملا یک بن‌بست فنی است. واقعیت تلخ این است که لیگ امارات، ویرترین فوتبال تاکتیکی نیست؛ بلکه مقصدی است که مر بین خارجی عمدتاً با به سن گذاشته، صر فارای کسب درآمدهای کلان و سپری کردن سال‌های پایانی کار نامه‌شان به آنجامی‌روند. این مر بیان، نه انگیزه‌ای برای پرورش استعداد دارند و نه فرصتی برای صبر کردن روی یک بازیکن جوان. در چنین فضایی، بازیکن ایرانی صرفاً به عنوان یک مهره‌ی ارزان در واقع در حال فرسودن فوتبال‌مدرن بود؛ استانداردهایی که معجزه نکند، به سرعت به فراموشی سپرده می‌شود. در امارات، خبری از سیستم‌های پیشرفته آکادمیک یا فشارهای تاکتیکی سنگینی که در اروپا با بازیکن‌رامی‌ساز نیست؛ بنابراین، وقتی یک جوان مستعد ایرانی به این لیگ می‌رود، در واقع در حال فرسودن فوتبال‌مدرن بود؛ استانداردهایی که معجزه نکند، به سرعت به فراموشی سپرده می‌شود. در امارات، خبری از سیستم‌های پیشرفته آکادمیک یا فشارهای تاکتیکی سنگینی که در اروپا با بازیکن‌رامی‌ساز نیست؛ بنابراین، وقتی یک جوان مستعد ایرانی به این لیگ می‌رود، در واقع در حال فرسودن فوتبال‌مدرن بود؛ استانداردهایی که معجزه نکند، به سرعت به فراموشی سپرده می‌شود. در امارات، خبری از سیستم‌های پیشرفته آکادمیک یا فشارهای تاکتیکی سنگینی که در اروپا، شما با وجود نیمکت‌نشینی، در حال ساختن آینده هستید. اما در امارات، با وجود درآمدهای دلاری، در حال سوزاندن زمان هستید؛ و برای یک فوتبالیست، زمان، تنها دارایی است که هیچ‌گاه دوباره به دست نمی‌آید.

تفاوت!

باید یک مرز پررنگ میان لژیونر شدن در لیگ‌های معتبر اروپایی و ترانسفر شدن به لیگ‌های حوزه خلیج فارس ترسیم کرد؛ این دو، نه تنها یکسان نیستند، بلکه در دو دنیای کاملاً متفاوت سپر می‌کنند. وقتی از لژیونر شدن در اروپا صحبت می‌کنیم، از یک کلاس درس فشرده حرف می‌زنیم؛ جایی که حتی نیمکت‌نشینی در یک تیم تران‌اول، تجربه‌ای است که با یک بازی‌را از نظر تاکتیکی، فیزیکی و ذهنی به سطحی بالاتر پرتاب می‌کند. مسیری که سعید عزت‌اللهی در دوران جوانی طی کرد، نمونه‌ای از همین صبر استراتژیک بود. او در ساختار حرفه‌ای فوتبال اروپا، حتی در روزهای سخت نیمکت‌نشینی، در حال آموختن الفبای فوتبال مدرن بود؛ استانداردهایی که در تمرینات، تغذیه، ریکاوری و نگاه به بازی وجود دارد. در اروپا، بازیکن جوان نه فقط با پا، که با ذهن خود فوتبال بازی کردن را می‌آموزد و این همان چیزی است که او را برای سال‌های طولانی بیمه می‌کند.

اماد در نقطه مقابل، فوتبال امارات با وجود هزینه‌های کلان و زیرساخت‌های مدرن، برای یک بازیکن ۱۸ تا ۲۰ ساله ایرانی،

روایتی از شبی که سرنوشت لیگ برتر تغییر کرد

زلزله در مرسی‌ساید

تیرنوباری گل سوم را وارد دروازه جانلوتیجی دوناروما کرد. تابلوی نتایج عدد ۳ بر یک را نشان می‌داد و چهره‌های بهت‌زده و مستاصل بازیکنان سیتی، سوز‌های ناب برای یک قاب تاریک از سقوط بود. اما سیتی تیمی نیست که جام را بدون جنگیدن رها کند. آرلینگ هالند در دقیقه ۸۲، با فاصله پس از دریافت گل، یکی از گل‌های خورده را اجران کرد تا ضربان قلب در مرسی‌ساید به بالاترین حد خود برسد. خیمه سنگین شاگردان پپ روی دروازه پیکفورد تا ثایه‌های پایانی ادامه یافت؛ تا اینکه در هفتمین دقیقه از وقت‌های تلف‌شده، جرمی دوکو با یک شلیک تماشایی پای راست، فرشته نجات سیتی شد و بازی را به تساوی ۳-۳ کشاند.

سیتی از یک شکست قطعی گریخت و کامبکی فوق‌العاده زد،

آخرین جرقه امید

در شبی که ماشین تاکتیکی پپ گوار دیولاد در اتلاق هیل دیکینسون گرفتار شده بود، این سرعت، تکنیک و جنون جرمی دوکو بود که اجازه نداد پرونده قهرمانی سیتی در همان جا به طو، کامل بسته شود. وینگر بلژیکی نه تنها ستاره بی‌چون‌وچرای تیمش بود، بلکه نقش یک منجی را در دل تاریک‌ترین دقیق فصل ایفا کرد. دوکو از همان ابتدا نشان داد که باچه تمرکز و انگیزه‌ای با به میدان گناخته‌است. گل اول او در دقیقه ۴۲، یک شاهکار بی‌نقص بود؛ یک شلیک کات‌دار و تماشایی که باظرفتی هنرمندانه به تور دروازه بوسه زد و سیتی را با خیالی آسوده به رختکن فرستاد. اما معیار واقعی و قدرت ذهنی این ستاره جوان، نه در آن گل زیبا، بلکه در دل طوفان و قدرت ذهنی این ستاره جوان، نه در آن دیوار دفاعی می‌گشت. اوج شکوه او در ثانیه‌های پایانی وقت‌های تلف‌شده رقم خورد؛ دقیقه ۹۷. در لحظاتی که صدای سوت پایان، می‌توانست ناقوس مرگ امیدهای سیتی باشد، دوکو با یک شلیک ویرانگری پای راست، توپ را به تور چسباند و نتیجه را ۳-۳ کرد. هر چند این تک امتیاز برای بازیس‌گیری صدر جدول از آرسنال کافی نبود، اما دوکو با این دبل تاریخی نشان داد که روح جنگندگی خط دفاعی سیتی تبدیل شد. در دقیقه ۶۸، یک اشتباه مرگبار از مارک گپی و پاس رو به عقب ضعیف‌ا، توپ را دقیقاً در مسیر تیرنو باری قرار داد تا گل تساوی به ثمر برسد. این گل، جرقه‌ای بر انبار باروت اور تون بود. تنها پنج دقیقه بعد، جیک اوبراین با یک ضربه سر مقتدرانه، ورزشگاه را منفجر کرد و اور تون ۲ بر یک پیش افتاد.

شوکر بزرگ و ویرانگر اما در دقیقه ۸۱ رقم خورد؛ جایی که

نگار رشیدی

فوتبال، این تئاتر بی‌رحم و غیرقابل پیش‌بینی، بار دیگر در یکی از درام‌تیک‌ترین شب‌های فصل، تمام معادلات را بر هم زد. هیل دیکینسون، ورزشگاهی جدید و نفس‌های گرم هوادارانی که تیم‌شان برای رسیدن به اروپا و غرور می‌جنگد، دوشنبه شب میزبان سکانسی بود که شاید در پایان فصل، از آن به عنوان نقطه عطف و لحظه تغییر پادشاه لیگ برتر یاد شود. تساوی ۳-۳ منچستر سیتی مقابل اور تون، تنها یک نتیجه روی تابلوی نتایج نبود؛ این یک انفجار بود که ترکش‌های مستقیم‌ها به شمال لندن اصابت کرد و تاج قهرمانی را از دست کام پپ گوار دیولاد، در دستان شاگرد دبروزش، میکِل ارتاق‌راد داد.

پیش از سوت آغاز، همه چیز یوی یک پیروزی روتین دیگر برای ماشین فوتبال منچستر سیتی را می‌داد. آن‌ها با فرمی ویرانگر و با آگاهی از اینکه هر لغزش می‌تواند به معنای از دست رفتن جام باشد، پا به میدان گذاشته بودند. سیتیزین‌ها در این هفته‌های پایانی، معمولاً تبدیل به هیولایی بی‌رحم می‌شوند که هیچ امتیازی را از دست نمی‌دهد. در سوی مقابل، اور تون که در میانه‌های جدول با شاید درگیر تیزردهای خاص خودش بود، روی کاغذ شانس ی برای متوقف کردن ارتش آبی آسمانی نداشت. اما لیگ برتر انگلیس، گورستان پیش‌بینی‌های قطعی است. فضای گودیسون پارک در زیر نور پروژکتورها، حس و حال عجیبی داشت. هوا سنگین بود و صدای سرود هواداران اور تون، خبیر از شبی می‌داد که قرار نبود به‌سادگی به پایان برسد.

با سوت داور، سیتی همان طو که انتظار می‌رفت، مالکیت توپ را به چنگ آورد. پاس‌های کوتاه، چرخش‌های دوکو و حضور ترسناک آرلینگ هالند در محوطه جریمه، خط دفاعی اور تون را به عقب می‌راند. سیتی در همان دقیق ابتدایی نشان داد که برای زدن گل اول عجله دارد. خط هافبک اور تون تحت فشار شدید پرس بازیکنان پپ در حال خوردن بودند. وقتی گل اول سیتی با یک کار ترکیبی بی‌نقص و ضربه تمام‌کننده در گوشه دروازه خوردن پیکفورد آرم گرفت، بسیاری از تماشاگران بی‌طرف تلویزیون‌های خود را خاموش کردند. به نظر می‌رسید سناریوی همیشگی در حال تکرار است: سیتی گل اول را می‌زند، جرقه باز می‌شود و سپس گل‌های دوم و سوم از راه می‌رسند. اما اور تون دیشب، تیمی نبود که به این زودی‌ها تسلیم شود.

نیمه اول با شلیک کات‌دار و تماشایی جرمی دوکو در دقیقه ۴۳ به پایان رسید تا پپ گوار دیولای خیالی آسوده راهی رختکن شود. همه چیز طبق برنامه ماشین آبی آسمانی پیش می‌رفت. اما در نیمه دوم، ورزشگاه جدید هیل دیکینسون به جهنمی تمام‌عیار برای خط دفاعی سیتی تبدیل شد. در دقیقه ۶۸، یک اشتباه مرگبار از مارک گپی و پاس رو به عقب ضعیف‌ا، توپ را دقیقاً در مسیر تیرنو باری قرار داد تا گل تساوی به ثمر برسد. این گل، جرقه‌ای بر انبار باروت اور تون بود. تنها پنج دقیقه بعد، جیک اوبراین با یک ضربه سر مقتدرانه، ورزشگاه را منفجر کرد و اور تون ۲ بر یک پیش افتاد.

شوکر بزرگ و ویرانگر اما در دقیقه ۸۱ رقم خورد؛ جایی که